

This question paper contains 8 printed pages]

Your Roll No.....

484

B.A. (PROGRAMME)/III

J

(R)

PERSIAN DISCIPLINE—Paper III

(Prose, Poetry, Translation and Essay)

(Admission of 2004 and onwards)

Time : 3 Hours

Maximum Marks : 75

(Write your Roll No. on the top immediately on receipt of this question paper.)

Note :— Unless otherwise required in a question, answers may be written *either* in English or in Persian or in Hindi or in Urdu; but the same medium should be used throughout the paper.

1. Translate any *one* of the following into English or Urdu or Hindi : 10

(A)

توقع می کنم کہ این افتادہ صدمہء نواب رادست گیری وعقدہ
این محنت از پائے من بہ دندان برکشائی تا چون خلاصی باشد از

P.T.O.

بُن دندان خدمت تو همهء عمر لازم شمرم و طوق طاعت تو در
گردن نهم و رقم رقیق ابد بر ناصیهء حال خود کشم و ترا ذخیره
بزرگ از بلند نامی و والانشی مقتنی شود و بر صحیفهء حسنات ثبت
گردد۔ موش از آنجا که دناآت و خیم و حُلُقِ لَیْم او بود گفت سرنا
شکسته را به داور بردن نه از دانائی باشد۔ من حقارت خویش می
دانم و جسارت صیادی شناسم، اگر از عمل من آگاهی یابد خانهء
من ویران کند۔

(B)

این بود که دیگر همه جا رسوا شده بودند و مردم آنهارا شناخته بودند
و ناچار باهم قرار گذاشته بودند بروند در خارج شهر و در دهات
دزدی کنند۔ سه دزد همدست از شهر خارج شدند و به دهات رفتند۔
اما در دهات همه مردم یکدیگر را می شناسند و چراغ دروغ و دغل
زودتر خاموش می شود۔ با وجود این سه دزد همدست که سواد و

تربیت نداشتند و تن خود را به کار عادت نداده بودند باز هم
 دزدی می کردند و رسم دنیا این است که کار بد رسوایی را
 همراه می آورد و رسوایی بدبختی را۔ این بود که درده هم
 آنها را شناختند و وقتی دیدند در دهات هم با دزدی نمی شود
 زندگی کرد قرار گذاشتند بروند در بیابانها و راهزنی
 کنند۔

2. Explain any two of the following :

20

(A)

این سبزه و این چشمه و لاله و این گل

آن شرح ندارد که بگفتار در آید

آن چشمه که رضوان چو رود تشنه بسویش

کوثر برش تیز تر و تشنه تر آید

آن لاله که هنگام تراشیدن خارا

از رخنهء سنگ و دهن تیشه بر آید

در چاشت که از شبنم گل گردنشان ست

آن باد که در هندگر آید جگر آید

(B)

روزی گذشت بادشهی از گذرگی

فریادشوق بر سر هر کوی و بام خاست

پرسید زان میانه یکی کودکی یتیم

کاین تابناک چیست که بر تاج پادشاست

آن یک جواب داد چه دانیم ما که چیست

دانیم آن قدر که متاعی گران بهاست

نزدیک رفت پیر زنی گوز پشت و گفت

این اشک دیده من و خون دل شماست

(C)

چونیکو بنگری در ملک هستی

بغیر از جلوۀ ایزد نبینی

ز تاخرد، جهان را روز تیره است

نگر تا روی تا بخرد نبینی

دود یونند خود بینان مغرور

همان بهتر که دیوود نبینی

حقایق را از چشم دیگران بین

که گر خود بین شوی جز خود نبینی

3. Write a short note on عرفی شیرازی.

10

Or

داستان مرد طامع با نوخره۔

4. Write an essay in Persian on any one of the following : 15

(a) شاعر مورد پسند من

(b) مسافرت با اتوبوس

(c) عید فطر

(d) ذوق فنا نیافتہ ای ورنہ در نظر

رنگین تر از بہار بود جلوہ خزان

5. Translate the following into English or Urdu or Hindi : 10

یاس و بدینی دودشمن خونخوار آدمی می باشند۔ یاس انسان را از کار و کوشش بازمی دارد و بدینی سبب می شود کہ همه دوستان انسان از او دوری کنند۔ روازنہ اشخاص زیاددی را می بینیم کہ همیشه افسردہ اند۔ اینها کسانی هستند کہ در چنگال این دودشمن اسیر شدہ و قدرت نجات و رہائی ندارند۔ هیچ کس از یاس

سودی نبرده و هیچ کس بابد بینی پیروزی و موافقتی نیافته است،
 زیرا کو چکترین اثر این دو، کاہلی و نومیدی و نتیجہء این دوزبونی
 و بیچارگی است۔

6. Translate the following into Persian : 10

Once a slave helped a lion in the forest. Both of them became friends. After a few days, the king caught the slave. The king ordered to throw him before a hungry lion. The lion was hungry for several days. But the lion did not kill the slave. The lion recognized his friend. The lion began to kiss his feet. All the people were surprised.

Or

ایک بار جنگلمیں ایک غلام نے ایک شیر کی مدد کی۔ وہ دونوں
 دوست بن گئے۔ کچھ دن بعد بادشاہ نے غلام کو پکڑ لیا۔ بادشاہ
 نے غلام کو ایک بھوکے شیر کے سامنے ڈالنے کا حکم دیا۔ شیر کئی

دن سے بھوکا تھا۔ لیکن شیر نے غلام کو نہیں مارا۔ شیر اپنے
دوست کو پہچان گیا۔ شیر نے اس کے پیروں کو چومنا شروع کر
دیا۔ تمام لوگ حیران رہ گئے۔

Or

एक बार जंगल में एक सेवक ने एक शेर की सहायता की। वह
दोनों मित्र बन गये। कुछ दिन बाद राजा ने सेवक को पकड़
लिया। राजा ने सेवक को एक भूखे शेर के सामने डालने का
आदेश दिया। शेर कई दिन से भूखा था। परन्तु शेर ने सेवक
को नहीं मारा। शेर ने अपने मित्र को पहचान लिया। शेर ने
उसके पैरों को चूमना शुरू कर दिया। सब लोग हैरान रह
गये।